

جنگ جناح‌ها و گفتمان چپ

ایران کشوری خبرساز است. به ویژه این روزها هر روزنامه‌ای را در هر جای دنیا که باز می‌کنی در آن خبری از تحولات ایران می‌بینی. علت این توجه جهانی این است که از یک طرف تجربه‌ای از وحدت دین و دولت، که در اواخر قرن بیستم بنا به دلایل داخلی، منطقه‌ای و جهانی اش برپا شده بود و عواقبی وسیع (به ویژه به عنوان رژیم‌ی که گویا «توانسته علیه آمریکا و غرب بایستد») به بار آورده بود، پس از ۲۲ سال به تدریج دارد فرو می‌ریزد و از طرف دیگر، دل‌ها و دست‌های میلیون‌ها نفر که از این تجربه‌آلوده به توهم‌ها و تحلیل‌ها به شدت سوخته است به سوی دنیایی آزاد و برابر، لائیک و مدرن پر می‌کشد و می‌رزد. اگر تجربه‌ای ایران در جریان ملی شدن صنعت نفت (۱۳۳۰/۱۹۵۱) سرمشق تحولاتی مثبت و مشابه مانند ملی شدن کانال سوئز (مصر ۱۹۵۶) و غیره شد، برپایی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۷/۱۹۷۹) نیز موجب گرایش به چنین الگویی - اما این دفعه منفی - بین ملت‌های متعدد گردید. در واقع، با شکست مدل‌های سوسیالیستی و ناسیونالیستی، بخش مهمی از توده‌های محروم این جوامع به جستجوی هویت تازه و مستقلی برای خویش در اسلام و حکومت دینی برآمدند، در ترکیه، در کشورهای عرب و ...

تحولات کنونی ایران اگر به نقد و نفی عقلانی این تجربه و جایگزینی بدیلی واقعاً دمکراتیک یعنی جامعه‌ای آزاد و برابر و رها از اندیشه‌ی دولت دینی بینجامد، گام بزرگی نه تنها در تاریخ ایران بلکه به سود کل ملت‌های منطقه و جهان برداشته می‌شود. اگر ایران **آزمایشگاه واکسن حکومت دینی** شود امید می‌رود که نه تنها ایرانی‌ها بلکه دیگران نیز از سایر ملل بتوانند از بیماری تعصب و تحجر دینی احتمالاً خود را مصون نگاه دارند.

تجربه‌ی وحدت دین و دولت، تجربه‌ی برپایی حکومت اسلامی، سال‌ها پیش از سقوط شاه با اندیشه‌هایی از این نوع طرح ریزی شده بود که می‌گفت: «اسلام به احتیاجات واقعی هر عصری پاسخ می‌دهد» (علامه محمد حسین طباطبایی) و خمینی چه پیش از کسب قدرت و چه تا مدت‌ها پس از آن، تأکید می‌کرد که «اسلام جواب همه چیز را دارد» و خودش وقتی در عمل با بن بست رو به رو شد

ناگزیر گردید با تصمیم های آنی و فردی به عنوان اجتهاد و فتوای شرعی مشکل را «حل» کند. می دانیم که در همه ارگان ها نمایندگان امام حضور داشتند و بالای سر به اصطلاح مجلس شورای اسلامی هم شورای نگهبان و بعد مجلس تشخیص مصلحت نظام و بالاخره ولایت فقیه قرار داشتند؛ اما همین ها گره ها و بن بست های تازه ای در کار جامعه پدید آورد. بن بست ها، هم از ماهیت ضد دموکراتیک و ارتجاعی رژیم ناشی می شد و هم از مبارزه مستمر مردم و به ویژه اکثریت محروم جامعه در شهرها و دهات.

رژیم طی بیست سال برای بقای خویش به سرکوب وحشیانه مخالفان که در سازمان ها و احزاب از کمونیست و مجاهد و ملی متشکل بودند پرداخت و کوشید راه اندیشه و بیان آزاد را به انواع وسایل و سانسور و زندان و ... بر مردم ببندد: اعدام کرد، دست برید، سنگسار کرد، ترور کرد، به جنگ ویرانگر با عراق و تشنج با این و آن ادامه داد، به تحمیل حجاب پرداخت، برنامه های درسی را به بدتر از پیش تغییر داد، دانشگاه ها را سه سال بست و از منبرها و رسانه های گروهی مدام جهل و حماقت پراکند، تاریخ و حیثیت مخالفان را لجن مال کرد و برای سران و الگوهای خویش، باصرف بودجه های گزاف، تاریخ و حیثیت دروغین جعل کرد و البته آنچه هرگز فراموش نشد همانا ثروتمند شدن طبقه حاکم و فقر و بینوایی هرچه بیشتر میلیون ها نفر از زحمتکشانش بود.

ظهور اصلاح طلبی: مهم ترین شکاف درون رژیم

ناتوانی ذاتی رژیم در حل مشکلات جامعه از يك سو و مطالبات و مبارزات مردم از سوی دیگر، خود را در اشکال مختلف ممکن نشان می داد: از طنز و متلك و تحقیر رژیم گرفته تا خالی شدن مساجد و عدم شرکت در تظاهرات و انتخابات، همراه با رشد آگاهی های عمومی، همچنین اعتصابات کارگری که گاه به طور عادی و مستمر خویش و گاه به صورتی اوج گرفته و نیز شورش های توده ای در مناطق محروم ادامه داشت و معمولاً سرکوب می شد. همین مبارزات مردمی از پایین، بنیان پوسیده رژیم را به دو بخش تقسیم کرد و مردم با شرکت در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ و انتخاب خاتمی - که به کوبیدن «گوه» در پیکر چوب شباهت دارد - این شکاف را عمق بخشیدند و تثبیت کردند تا در مرحله ای دیگر شکاف را بیشتر کنند و رژیم را سرانجام متلاشی سازند. بی جهت نبود که بلافاصله پس از اعلام نتایج انتخابات تهران در سه ماه پیش، که تقریباً همه

کرسی‌ها نصیب اصلاح‌طلبان شده بود یکی از سخنگویان این جناح گفت باید هشیار باشیم. فردا مردم با ما همین رفتار را خواهند داشت.

شک نیست که اصلاح‌طلبان برای نجات نظام و حفظ منافع طبقاتی خویش می‌کوشند، اما برای پیشبرد کار خود مدام باید از مبانی ایدئولوژیک نظام فاصله بگیرند. بدین ترتیب است که امروز می‌بینیم پنهان یا آشکار حتی اصل ولایت فقیه را زیر سؤال می‌برند یا دین را به حوزه‌ء امور شخصی می‌رانند و این یعنی نفی تجربه‌ء وحدت دین و دولت که در جمهوری اسلامی تجسم یافته است.

در واقع اصلاح‌طلبان تلاش دارند بر ظرفیت جمهوری اسلامی بیفزایند یعنی همانطور که در جریان اشغال سفارت آمریکا ظرفیت رژیم را از ضد «طاغوت» به ضد «شیطان بزرگ» تبدیل کردند و بر خواست ضد امپریالیستی مردم سوار شدند، این بار بر خواست‌های دموکراتیک مردم سوار گردند و ظرفیت رژیم را در این سمت گسترش دهند.

علاوه بر این، اصلاح‌طلبان می‌کوشند بخشی از مخالفان را به هواداران خود تبدیل کنند. مثلاً مخالفانی که حجاب مسأله‌ء اصلی آن‌هاست یا مخالفان انحصار طلبی... اینان را با یک تبصره‌ء قانونی دائر بر عدم ممنوعیت بی‌حجابی یا مثلاً «عفو» جریاناتی مانند توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها، به دوستان و موافقان رسمی خود بدل کنند و اپوزیسیون واقعی را منزوی کنند.

و بالاخره اینکه تز اساسی اصلاح‌طلبان در این است که سرنگونی یک رژیم وقتی اجتناب‌ناپذیر است که توانایی رفرم نداشته باشد.

رژیم جمهوری اسلامی در شرایطی در ایران برپا شد که گفتمان انقلابی و سوسیالیستی و مبارزه‌ء ضد امپریالیستی و ضد استثمار، زبان رایج مبارزان بود. خمینی که محور سخنانش غالباً حفظ اسلام و مصلحت «تجار محترم» و مخالفت با شخص شاه بود و به آمریکا با نگاهی ضد خارجی، و به اسرائیل به عنوان «مشتی از یهودیان» می‌نگریست، در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸ به مناسبت روز کارگر و برای آنکه از قافله عقب‌نماند گفت: «من دست کارگر را می‌بوسم» و در جای دیگر از سخنان خود اضافه کرد که «خدا هم کارگر است». چنانکه نشانه‌هایی از فضای غالب فکری آن زمان در قانون اساسی هم دیده می‌شود.

جمهوری اسلامی برپا شد. جنگ هشت‌ساله نعمتی الاهی بود تا به بهانه‌ء آن هر صدایی را خفه کنند. بالاخره حاکمان در برابر مشکلات و مبارزه‌ء مردم دچار

انشعاب شدند. دو جناح اصلاح طلب و طرفداران فقه سنتی یکدیگر را برای کسب تمام قدرت از مسند قدرت هل می دهند. در نهایت هر دو تمامیت خواه اند، هرچند هم اکنون به یکدیگر نیاز دارند. مردم که با مبارزات خود کلیت رژیم را تهدید می کرده و در مرحله کنونی باعث ایجاد شکاف در رژیم شده اند کوشیده اند از هر وسیله ممکن برای شل کردن طناب از دور حلقوم خویش استفاده کنند و چنین شده است. فضا تا حدود زیادی در ظاهر امر عوض شده است و فرصتی بزرگ پیش آمده تا اعتماد به نفس دوباره به مردم بازگردد و یأس از امکان تغییر جای خود را به امکان تغییر ولو محدود بدهد.

عقب نشینی های رژیم هرنامی که به خود بگیرد دستاورد مبارزه مردم است. اصلاحات هرچند سطحی و محدود و به قصد ادامه و بازسازی رژیم انجام شده باشد، **غنیمتیست حاصل مبارزات مردمی**. افشاگری هرچند از قلم اکبر گنجی و جاریان باشد فرصتی ست گرانبها برای شناخت کسانی مانند رفسنجانی و فلاحیان و ... فردا نوبت کسان دیگر است تا برسد به خمینی و کل این تجربه تلخ و سراپا ظلم و عقب ماندگی و تحجر.

به نظر من، گفتمان چپ به هیچ رو دنباله روی از خاتمی نیست و در عین حال

نادیده گرفتن آن هم نیست همانطور که گفتیم روی کار آمدن خاتمی در عین اینکه نتیجه نیاز رژیم به اصلاحات است، حاصل مبارزات مردم و رژیم را به عقب نشینی واداشتن نیز هست. در باره نظریه پردازان اصلاحات سیاسی و دینی در ایران که می کوشند با منطق مدرنیت و عقلانیت نارسایی های نظام جمهوری اسلامی را جبران کنند باید گفت: **چه بهتر که هر چه می توانند جلو بروند آن ها به نفی خود خواهند رسید** امروز پس از ورشکستگی جمهوری اسلامی و وحدت دین و دولت، که در زمان خود به منظور نجات سرمایه داری ایران از دست کمونیسم (چه واقعی و چه مرتبط با بلوک شوروی) و متناسب با آرزوهای سرکوب شده «سرمایه داری ملی» ایران برای «استقلال» پا گرفته بود، شرایط عینی جامعه بیش از هر زمان دیگر برای گفتمان چپ مهیا ست، چپی که از نقد تجربه خویش بهره وافی برده و آماده سپردن راه دشوار به سوی جامعه آرمانی و آزاد و برابر بشری باشد.

امروز گفتمان رایج در خارج کشور گفتمان لیبرالی ست و حتی گروه ها و شخصیت هایی که سابقاً در گروه های چپ فعالیت داشته اند ترجیح می دهند که

به جای سخن گفتن از ماهیت سرمایه دارانه و ارتجاع دینی جمهوری اسلامی به تعبیر «حکومت آخوندی یا رژیم ملایان» اکتفا کنند و سخنی از زحمتکشان و میلیون ها نفر که مجبور اند نیروی کار خود را در برابر دستمزدی اندک تر از پیش بفروشند به میان نیاورند. گاه حتی حقایق تاریخی را نادیده می گیرند و اگر ناگزیر شوند به وقایع کشتار کمونیست ها که از نخستین قربانیان رژیم بودند اشاره ای نکنند خجولانه به ذکر مبهم «دگراندیشان» بسنده می کنند. برخی نیز در نتیجهء شکست کوشش هایی که برای برپایی سوسیالیسم در جهان صورت گرفته بود و بحرانی که به ویژه از نظر تئوریک در این عرصه وجود دارد، هیچ از آرمان بشریت برای خروج از چارچوب سرمایه داری و برقراری مناسباتی مبتنی بر آزادی-برابری سخنی نمی گویند. گفتمان چپ امروز در نقطهء مقابل کل نظام ظالمانهء جهانی ست که بر پایهء استثمار و سود و امتیازهای همه جانبه برای درصد بسیار اندکی از جمعیت و به زیان اکثریت عظیم جامعهء بشری ست. گفتمان چپ در عرصهء ملی همانا موافقت و تلاش عملی و فعال در راه رهایی از مناسبات ظالمانه ای ست که جامعهء ما را در بند نگه داشته است. اگر برای مبارزان و کلاً مردم داخل کشور محدودیت هایی در سخن و عمل وجود دارد که گاه مجبورند خود را در چارچوب قانونی اصلاح طلبان نگه دارند باید آنان را درک کرد. اما برای ما تبعیدیان که چنین محدودیتی وجود ندارد، طبیعی ست که باید فراتر رفت و ماهیت طبقاتی و ایدئولوژیک رژیم را زیر ضرب گرفت:

هر مبارزه ای که رژیم را يك گام به عقب وادارد و آن را مجبور به رفرم کند دستاوردی برای زحمتکشان به بار می آورد: **رفرمی در جهت انقلاب**. به هیچ رو نباید در حدی متوقف شد که اصلاح طلبان رژیم و دنبالچه های آنان در خارج می خواهند. باید مدام از آنان فراتر رفت و کلیت رژیم سرمایه و دین، رژیم تازیانه و دار و ترور، رژیم چپاول دسترنج زحمتکشان و تقلب انتخاباتی را زیر مهمیز مبارزهء نظری و عملی گرفت و از هر سنگر کوچک یا بزرگ به دست آمده دفاع کرد و آن را گسترش داد، نه آنکه مانند برخی از مخالفان همین اندک دستاوردها را نیز که به بهای گزاف فراهم آمده و مسلماً در روند رهایی جامعه تأثیری فراوان دارد بی فایده تلقی کرد.

تنها با گسترش آزادی-برابری برای همهء شهروندان، بی هیچ تبعیض طبقاتی، جنسی و ملی ست که جامعهء ما خواهد توانست با قامت افراشته برپا

بایستد و در سرنوشت منطقه و چه بسا ملت های دیگر نیز تأثیر مثبت بگذارد.
۲۰ مه ۲۰۰۰

(منتشر شده در سپیدار، ۲ ژوئن ۲۰۰۰)